

# معارف عصری

## در افغانستان

### - 11 -

نویسنده: محمداکرام اندیشمند

#### دولت اسلامی افغانستان و معارف:

سیاست دولت اسلامی در مورد معارف دو ماه پس از سقوط دولت حزب دموکراتیک خلق افغانستان در خط مشی رئیس دولت مذکور بازتاب یافت. برهان الدین ربانی رئیس دولت اسلامی که در 28 جون 1992 بر مبنای توافقات پشاور میان تنظیم های مجاهدین ریاست دولت اسلامی را بدوش گرفت در نخستین خط مشی این دولت، تعلیم و تربیه را از نهاد های عمده ی و جابج اساسی دولت اسلامی خواند و به ایجاد نصاب تعلیمی بر مبنای اصول اسلامی تأکید کرد: «دولت اسلامی قویاً سعی و تلاش میورزد تا برای همه نوباوگان و جوانان کشور زمینه ی تحصیل را به صورت رایگان فراهم سازد. به عقیده ی ما تعلیم و تربیه کودکان و رشد ذهنی و علمی نوجوانان بر مبنای تعالیم والای اسلامی که سرمایه های گرانبهای کشور اند عامل عمده در رشد و انکشاف جامعه و حراست و پاسداری دست آوردهای انقلاب اسلامی به شمار میورود. ما در نظر داریم نصاب تعلیمی را مطابق اصول اسلامی و نیازمندی های زندگی نوین جامعه ی مان عیار سازیم. جنبه های کیفی و کمی معارف را بالا بریم و وضع تعلیمی کشور را از شرایط اسفبار و نامساعد کنونی نجات بخشیم. ارتقای سوبه ی تعلیمی، ازدیاد مکاتب و پوهنتون ها، ترمیم و اعمار مؤسسات تعلیمی سرلوحه ی کا رما را تشکیل خواهد داد. ما به تعلیمات حرفوی و مسلکی و تربیه ی کدرهای فنی و تخنیکی نظر به نیازمندی دوران بازسازی کشور مان، بدرجه ی اول اهمیت قایل هستیم.

برای محو بیسوادی و آشنایی با معارف دینی، مراکز مبارزه با پیسوادی را در شهر ها و قریه ها از طریق مراکز تعلیمی و مساجد توسعه خواهیم داد. تأسیس و تعمیم مدارس دینی و فراهم ساختن امکانات تحصیل علوم اسلامی برای طالبان و مشتاقان این علوم در قریه ها و شهر ها مورد توجه خاص دولت اسلامی خواهد بود... .

ناگفته نماند بعد از این در مکاتب و مؤسسات تعلیمی کشور، معارف اسلامی به عنوان اساسی ترین ماده ی تعلیمی جزء نصاب درسی قرار خواهد گرفت. دولت اسلامی وظیفه دارد تا آندسته موادی را که بر خلاف اصول ثابت اسلامی و معیارهای اخلاقی اسلام در کتاب های درسی مکاتب درج گردیده است از طریق فعال ساختن نهاد اشراف بر مضامین و نصاب درسی حذف نموده و آنرا ملغی قرار دهد.

دولت اسلامی در ارتباط به اصلاح بنیادی نظام تعلیم نسوان و آشنایی آنان به معارف و فرهنگ و تعلیمات ضروری مطابق به نیازمندی های جامعه ی اسلامی توجه جدی مبذول داشته و آنها را از همه حقوق و امتیاز یکه تعالیم تابناک اسلام به آنها عطا نمود بهره مند می سازد تا مقام شایسته ی خویش را در جامعه ی مهذب و اسلامی حائز گردند.» (78)

در حالیکه رئیس دولت اسلامی دو ماه پس از تشکیل دولت مذکور از توجه به معارف و انکشاف معارف در سطوح مختلف تعلیمی و تحصیلی سخن گفت، اما معارف هم زمان با تأسیس دولت اسلامی وارد دور جدیدی از فروپاشی و انحطاط شده بود. دولت اسلامی افغانستان با انتقال قدرت از سوی عبدالرحیم عاطف معاون ریاست جمهوری حکومت حزب دموکراتیک خلق که به حزب وطن تغیر نام داده بود به صبغت الله مجددی رهبر تنظیم جبهه ی ملی نجات و ممثل دوماهه در دولت اسلامی در 28 اپریل 1992

(8ثور 1371) تشکیل گردید. ولیکن در واقع نه عبدالرحیم عاطف معاون رئیس جمهور به عنوان تسلیم کننده ی قدرت صاحب حاکمیت و اقتدار بود و نه صبغت الله مجددی به عنوان تسلیم گیرنده ی قدرت می توانست صاحب اقتدار و صلاحیت در حاکمیت جدید باشد. قدرت عملاً روزهای قبل در پایتخت و ولایات میان گروه ها و نیروهای مختلف شامل احزاب و تنظیم های مجاهدین، جناح ها و شاخه های حزب دموکراتیک خلق و نیروهای مختلف مسلح دولت این حزب تقسیم شده بود.

با فروپاشی دولت درپایتخت و ایجاد مراکز متعدد قدرت که با تعارض و منازعه ی خونین میان گروه های مختلف سیاسی و نظامی همراه بود، جنگ از ولسوالیها و ولایات به پایتخت کشانده شد. جنگی که درعقب آن همسایگان افغانستان قرارداداشت و دامنه ی این جنگ باآتش افروزی آنها به ویژه پاکستان گسترش یافت. ازسوی دیگر کشور به حکومت های متعدد ومختلف تقسیم گردید که توسط تنظیم های مجاهدین، فرماندهان جهادی و بقایای حزب دموکراتیک خلق بصورت جداگانه مطابق سلیقه و نظم موردنظر خودشان اداره و رهبری می شد. در چنین اوضاع نابسامان و بی ثبات، معارف صدمات شدیدی را متحمل گردید. در پایتخت کشور ساختمان برخی از مکاتب و مراکز عالی آموزشی و تحصیلی به محل استقرار افراد مسلح قوماندانان و تنظیم ها مبدل شد که عملاً دروازه ی آن مکاتب بروی شاگردان مسدود گردید. بی ثباتی، جنگ و بدامنی در بسیاری از محلات پایتخت زمینه ی تعلیم و تحصیل را از شاگردان و محصلین گرفت. شمار زیادی از ساختمان مکاتب و مؤسسات عالی تحصیلی و مسلکی در جریان جنگ های نیمه ی اول دهه ی نود در شهر کابل صدمه دیدند و یا تخریب گردیدند.

اما برخلاف پایتخت، معارف درسالهای عمر دولت اسلامی در ولایات با وضعیت متفاوت به حیات خود ادامه داد. نظام معارف درعرصه ی اداره و آموزش بر مبنای سلیقه و سیاست فرماندهان وگروه های حاکم درولایات استوار بود. درقلمرو حاکمیت وسلطه ی برخی از تنظیم های جهادی چون حرکت انقلاب اسلامی به رهبری محمدنبی محمدی و حزب اسلامی محمدیونس خالص دختران و زنان حق ورود به مکاتب، مؤسسات آموزشی و ادارات دولتی را نداشتند.

نکته ی قابل توجه درموردمعارف همانافزایش کمیت شاگردان و ازدیاد مکاتب درنیمه ی اول سالهای دهه ی نود در دولت مجاهدین بود. این ازدیاد عمدتاً به ولایات مربوط می شد و ناشی از احیای مجدد مکاتب در مناطق خارج از تسلط دولت حزب دموکراتیک خلق و باز گشت تعدادی از مهاجرین و انتقال برخی از مؤسسات عالی تحصیلی تنظیم های جهادی به داخل کشور بود. در حالیکه در سال 1991، آخرین سال حاکمیت حزب دموکراتیک خلق جمعاً 628000 شاگرد به شمول 21200 دختر در 577 مکتب ابتدایی شامل بودند، شمار شاگردان مکاتب ابتدایی در سال 1993 (1372) به 684000 تن می رسید که 74670 تن آنان رادختران تشکیل می دادند. این تعداد شامل 11 فیصد دختران واجد سن مکتب بودند. تعداد معلمین مکاتب در این سال به 23000 نفر می رسید که از جمله 7500 نفر آنان را زنان معلم تشکیل می دادند. درسال های بعدی 1994 و 1995 تعدادمشمولین مکاتب ابتدایی مرکب از 628660 پسر و دختر(168820دختر) و 4586 معلم و 6663 معلمه بود. مکاتب ثانوی(صنوف 7 – 12) از 282340 شاگرد ذکور و 85692دختر) و 5926 معلم و 6522 معلمه تشکیل گردیده بود. از میان مجموع شاگردان، دوصد هزار تن آنان در مکاتب کابل درس می آموختند. در ساحه ی تربیه ی معلم، به تعداد 5300 شاگرد ذکور و 5300 اناث شامل دارالمعلمین ها بودند. این در حالی بود که مکاتب به کمبود شدید کتاب و سایر مواد و لوازم درسی نیاز داشت.(79)

انکشاف و ازدیاد مکاتب ثانوی و مؤسسات عالی تحصیلی در ولایات یکی دیگر از اقدامات دولت اسلامی در سالهای نخست دهه ی نود بود. ده ها مکتب متوسطه در ولسوالی های مختلف کشور به لیسه ارتقاء داده شد. شماری از مؤسسات عالی

تحصیلی و پوهنتون های جدید در برخی ولایات بوجود آمد. پوهنتون بغلان در سال 1993 (1372) متشکل از دو فاکولته ی ادبیات، علوم اجتماعی و ساینس تأسیس شد. دارالمعلمین قندز در سال 1995 (1374) به انستیتوت ارتقاء یافت. این انستیتوت بادو فاکولته ی تعلیم و تربیه و زراعت به فعالیت آغاز نمود. پوهنتون عبدالله بن مسعود در سال 1994 در شهر تالقان مرکز ولایت تخار تشکیل یافت. این پوهنتون در شهر پشاور مربوط جمعیت اسلامی بود که پس از تشکیل دولت مجاهدین از طریق وزارت تحصیلات عالی به تخار انتقال یافت. پوهنتون بامیان در سال 1996 با دوفاکولته ی زراعت و تعلیم و تربیه در مرکز ولایت بامیان تأسیس گردید.

براساس راپور نانسی دوپری (Nancy Dupree) آمر مرکز نشرات و اسناد افغانستان در شهر پشاور: «شمار مجموع محصلین در مراکز عالی تحصیلات در سال 1995 (1374)، 10700 نفر بود. از این میان 7700 تن را پسران و 3000 نفر را دختران تشکیل میدادند. بر مبنای این راپور در پوهنتون کابل 4169 محصل (2818 پسر و 1351 دختر)، در پوهنتون ننگرهار 1300 محصل (1270 پسر و 30 دختر)، در پوهنتون بلخ 3760 محصل (2590 پسر و 1170 دختر)، در پوهنتون هرات 480 محصل (340 پسر و 140 دختر)، در پوهنتون قندهار 180 محصل (165 پسر و 15 دختر) و در پوهنتون امهات المؤمنین 250 محصل طبقه ی انات شامل بودند.» (80)

ارتقا و تزئید مکاتب و مؤسسات تحصیلی از سوی دولت اسلامی در حالی صورت گرفت که معارف کشور در عرصه های مختلف کمیت و کیفیت دچار ضعف و ناتوانی عمیق و گسترده بود. صرف نظر از معضل و بحران امنیت و ثبات که چالش مهمی را در مسیر حیات و رشد معارف به ویژه در پایتخت کشور تشکیل می داد، مکاتب و مؤسسات عالی تحصیلی در سراسر کشور به کمبود آموزگاران و استادان مسلکی مواجه بودند. معاش معلمین مکاتب به ویژه در ولایات و ولسوالیها به وقت معین پرداخته نمی شد. در برخی مناطق معلمین مکاتب ماه های متوالی از اخذ معاش محروم بودند و حتی گاهی بخشی از معاش آنها را قوماندانان و افراد صاحب اقتدار محلی تصاحب می کردند. کتب و مواد مورد نیاز آموزش و تحصیل در مکاتب و مؤسسات تحصیلی وجود نداشت. بسیاری از مکاتب و مؤسسات تحصیلی فاقد ساختمان بودند. رشد و انکشاف معارف افغانستان حتی در سالهای قبل از بی ثباتی و جنگ به مساعدت سازمانها و مجامع بین المللی نیاز داشت. صدمات معارف در سالهای جنگ نیاز به این مساعدت ها را چند برابر بالا برد. هرچند برخی از مؤسسات بین المللی چون: یونسکو، یونیسف، پروگرام انکشافی ملل متحد، سازمان صحتی جهان، مؤسسه بین المللی کار، پروگرام غذایی جهان، سازمان مهاجرین ملل متحد و غیره سازمان های غیر دولتی جهان به معارف افغانستان در پایتخت و برخی ولایات کشور همکاری کردند، اما این همکاری ها تناسبی با حجم ویرانی و خسارات وارد شده به معارف در سالهای جنگ نداشت.

دولت اسلامی وقتی در 28 اپریل 1992 (8ثور 1371) جانشین دولت حزب دموکراتیک خلق گردید که دوهزار مکتب در سالهای جنگ در دهه ی هشتاد خساره مند گردیده و یا منهدم شده بودند. در حالیکه باز سازی مکاتب و یران شده و احیای دوباره ی معارف در کشور از وجایب مهم دولت مذکور شمرده می شد، اما جنگ در کابل میان گروه های مختلف در داخل و بیرون دولت بخش بزرگی از معارف پایتخت را منهدم کرد. بر مبنای گزارش وزارت معارف در سال 1995 در حدود 60 درصد ساختمان مکاتب و مؤسسات آموزشی و تحصیلی در شهر کابل و 75 درصد در ولایات کشور در نتیجه ی جنگ خساره مند شده بودند.

موضوع نظام آموزشی و نصاب درسی یکی دیگر از معضلات جدی معارف کشور در دولت اسلامی افغانستان بود. تمام مضامین درسی که در دوران حکومت حزب

دموکراتیک خلق در پیوند به آیدئولوژی و سیاست حزب مذکور تدریس می شد از نصاب درسی مکاتب و مؤسسات عالی آموزشی و تحصیلی حذف گردید. برعکس به تدریس مضامین دینی افزوده شد. در نصاب درسی دوره های سه گانه ی تعلیمات ابتدایی، متوسطه و لیسه تدریس مضامین حدیث، تفسیر، عقاید، فقه، بینش اسلامی، تجوید، صرف و نحو الزامی گردید. افزایش این همه مضامین دینی در نصاب درسی بالاتر از ظرفیت زمانی درس و توان فراگیری شاگردان بود. در حالیکه مضمون بینش اسلامی و ثقافت اسلامی شامل پروگرام درسی دوره ی ثانوی مکاتب و مؤسسات عالی تحصیلی گردیده بود، اما این مضامین هیچگونه مفردات مشخص جهت تدریس به شاگردان و محصلین نداشت. افزون بر آن، از معلمین و مدرسین مسلکی جهت تدریس مضامین نامبرده خبری نبود. نصاب مورد نظر دولت اسلامی در تمام ولایات کشور که معارف هرچند بگونه ی متفاوت در عرصه ی کمیت و کیفیت فعال بود، تطبیق نمی شد. در قلمرو مختلف حاکمیت های محلی گروه ها و قوماندانان، نصاب مختلف تعلیمی در مکاتب استفاده می شد.

علی رغم بی ثباتی و جنگ در شهر کابل اداره های معارف دولت اسلامی در جهت تداوم حیات معارف پایتخت و بازگشایی مکاتب و مؤسسات تحصیلی به تلاش خود ادامه دادند. در حالیکه احزاب و تنظیم های مختلف مجاهدین در دولت و بیرون از آن نظریات ناهمگون در مورد مسایل مختلف معارف چون نظام آموزشی، تعلیم و تحصیل دختران داشتند، اما در سیاست رسمی دولت ممانعتی برای جلوگیری از تعلیم و تحصیل طبقه ی نسوان وجود نداشت. مکاتب دختران در مناطق و محلات دورتر از ساحه ی جنگ بروی شاگردان بازبود دختران دریوهنتون و مراکز عالی تحصیلی حضور داشتند. هرچند که بد امنی و جنگ هرگونه زمینه ی حضور زنان و دختران را در مؤسسات آموزشی و تحصیلی، در ادارات دولتی و مشارکت در سایر امور اجتماعی محدود و مختل کرد. دولت اسلامی مجاهدین در اولین و آخرین گام خویش برای باز سازی ساختمانهای مخروبه به بازسازی ساختمان های پوهنتون کابل در بهار 1995 (1375) پرداخت. در مدت کوتاه بهار و تابستان این سال با شکست بخشی از گروه های متخاصم در جنگ، آرامش مؤقت به پایتخت باز گشت و دروازه ی بسیاری از مکاتب و مراکز تعلیمی و تحصیلی در کابل دوباره گشوده شد. رویهمرفته معارف در سالهای حاکمیت مجاهدین به ویژه در پایتخت کشور به شدت خساره مند شد و در مسیر فروپاشی قرار گرفت.

### **معارف در امارت اسلامی افغانستان :**

طالبان در 27 سپتمبر 1996 عیسوی (ششم میزان 1375 خورشیدی) به شهر کابل مسلط شدند و نخستین هسته ی حکومت خویش را با تشکیل شورای شش نفره در پایتخت ایجاد کردند. آنها یکسال بعد در 26 اکتوبر 1996 نام دولت خود را به امارت اسلامی افغانستان تغیر دادند. اما حاکمیت و امارت طالبان در آخرین سالهای قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم میلادی، سالهای ترقی و انکشاف معارف در جهان سالهای بسیار تاریک و ظلمت بار برای معارف افغانستان بود. حضور طالبان در پایتخت نه تنها با زوال معارف عصری آغاز یافت، بلکه کینه و خصومت یک گروه حاکم و زمام دار را در آستانه ی قرن بیست و یکم و در دوران مدرنیته و مدرنیسم با معارف عصری و با علم و مدنیت بگونه ی شگفت آوری متبازر ساخت. هرچند طالبان قبل از تصرف کابل در سال های 1994 و 1995 که به بسیاری از ولایات جنوب کشور دست یافتند، با بستن دروازه های مکاتب مخالفت و خصومت خود را با معارف عصری نشان دادند. آنها وقتی در اواخر سال 1994 به ولایات قندهار و هلمند مسلط شدند حتی دروازه های مکاتب ثانوی را به روی شاگردان پسر مسدود نمودند. در سالهای نخست سلطه ی طالبان به شهر قندهار دومین شهر بزرگ افغانستان هیچ لیسه ی ذکور وجود نداشت.

آنها بعداً لیسه های ولایات هلمند، غزنی، لوگر، میدان و سایر ولایات را بروی شاگردان ذکور بستند. اما علی رغم عملکرد طالبان با معارف عصری در ولایات جنوب، آنچی که آنها در مورد معارف پایتخت کشور انجام دادند شگفت آور و غیر منتظره بود.

### **انسداد مکاتب دختران:**

با تسلط طالبان در صبحگاه ششم میزان 1375 (27 سپتمبر 1996) دروازه های مکاتب، مراکز عالی تحصیلی و ادارات دولتی بروی دختران و زنان مسدود گردید. تا سقوط حاکمیت طالبان در 22 عقرب 1380 (13 نوامبر 2001) این دروازه ها هرگز بروی طبقه نسوان کشور گشوده نشد. این نخستین بار بود که گروه حاکم و زمام دار کشور در نیمه ی دوم قرن بیستم از ورود دختران و زنان شهر کابل به مکتب و دفتر پس از نیم قرن حضور فعال و رو گسترش آنان در عرصه ی آموزش و فعالیت های اجتماعی جلوگیری کردند. چنین رویدادی در آخرین دهه ی قرن بیستم و حتی دهه های ماقبل آن در هیچ کشور اسلامی و غیر اسلامی و در عقب مانده ترین و بدوی ترین جوامع و کشورهای دنیایه وقوع نیویست. محروم ساختن نیمی از نفوس جامعه از تعلیم و تحصیل بر مبنای تبعیض جنسیتی، ظالمانه ترین عملکرد طالبان در عصر ماهواره و کمپیوتر و در آستانه ی قرن 21 میلادی بود. نکته ی شگفت انگیز آن بود که طالبان پس از تسلط بر شهر ها و ایجاد امنیت در وازه ی مکاتب دختران رامی بستند؛ در حالیکه عامل اصلی انسداد مکاتب و مؤسسات آموزشی و تحصیلی قبل از حاکمیت و امارت طالبان به نبود امنیت بر میگشت.

طالبان در سالهای حاکمیت یا امارت شان به تدوین قانون مشرح و مفصل معارف و مقررده های مبسوطی در بخش های متعدد معارف و دوره های مختلف آموزش و تحصیلات عالی و مسلکی به شمول سواد آموزی پرداختند. ماده ی دوم قانون معارف در امارت اسلامی طالبان بدون جداسازی مردان و زنان، تعلیم و تربیه را حق مساوی همه اتباع افغانستان تلقی میکرد و تعلیمات ابتدایی را اجباری می پنداشت. در این ماده گفته شده بود: «1- تمام اتباع امارت اسلامی افغانستان دارای حق مساوی تعلیم و تربیه میباشند. 2- تعلیمات ابتدایی در امارت اسلامی افغانستان اجباری و مجانی بوده، توسعه و رشد تعلیمات عمومی، ثانوی، مسلکی و عالی و تعلیمات علوم اسلامی و دارالحفاظ ها توسط امارت اسلامی افغانستان بصورت مجانی تأمین میگردد.»

سواد آموزی نیز در قانون معارف به عنوان مکلفیت حکومت یا امارت طالبان تذکر یافته بود. در ماده ی دوازدهم قانون معارف از تعمیم سواد بدون ذکر استثنایی برای عموم بیسوادان سخن می رفت: «امارت اسلامی افغانستان تعلیمات اساسی سواد آموزی را برای عموم بیسوادان کشور طور مجانی تعمیم می بخشد.» (81) اما عملکرد طالبان در تطبیق قوانین و مقررده های مربوط به معارف متناقض و متضاد بود. در حالیکه قوانین معارف امارت طالبان به حق مساوی همه اتباع کشور در بهره مندی از تعلیم و تربیه تأکید میکرد و تعمیم سواد برای عموم بیسوادان از وظایف امارت اسلامی افغانستان خوانده می شد، اما عملاً دختران و زنان کشور توسط امارت یا حکومت طالبان که خود این قوانین را تدوین و تنظیم کرده بودند، از تعلیم و آموزش سواد باز داشته می شدند. برخورد دوگانه و تبعیض آلود طالبان بر مبنای جنسیت انسانهای جامعه در مورد معارف حتی در معارف مورد نظر خودشان که مشابهت کمتری به معارف عصری داشت حاکی از آن بود که آنها زنان را بخشی از نفوس کشور و جامعه ی خود تلقی نمی کردند. هرچند در ماده های دوم و دوازدهم قانون معارف امارت اسلامی طالبان تعلیم و تربیه و تعمیم آموزش سواد حق مساوی همه اتباع افغانستان بدون جدا سازی مرد و زن نام برده می شود، ولی محروم سازی دختران و

زنان از این حق، اتباع را محدود به طبقه ی ذکور کشور می کرد. اختصاص ماده ی سوم قانون معارف در امارت اسلامی به تعلیمات نسوان بیشتر از پیش به روشن شدن مفهوم و تفسیر ماده های دوم و دوازدهم این قانون می انجامد. اگر زنان و دختران کشور بر مبنای ماده ی دوم و دوازدهم قانون معارف به عنوان اتباع امارت اسلامی مدنظر قرار می گرفتند و مطابق این قانون از حق مساوی تعلیم و تربیه و آموزش سواد برخوردار می بودند نیازی به ماده ی سوم در قانون معارف طالبان نبود. در ماده ی سوم قانون معارف از تعلیمات نسوان در کشور در محدوده ی شریعت اسلامی سخن می رفت. در این ماده آمده بود: «تعلیمات نسوان در حدود احکام شریعت اسلامی توسط سند تقنینی خاص تنظیم میگردد.» (82)

اما طالبان هرگز در سالهای امارت خود به تعین و تحدید احکام شریعت در مورد معارف نسوان نپرداختند و اسناد تقنینی ویژه ی این مورد را تدوین و تنظیم نکردند. مخالفت طالبان با معارف نسوان و ممانعت زنان و دختران از تعلیم و تحصیل تنها به اقدامات و اجراءات وزارت های معارف و تحصیلات عالی خلاصه نمی شد. وزارت امر به معروف و نهی از منکر عمده ترین اداره و ارگان مسدود کننده ی معارف نسوان بود. وزارت امر به معروف و نهی از منکر در امارت اسلامی طالبان وظایف و صلاحیت های نامحدودی را در تطبیق باور و دیدگاه طالبان بنام شریعت اسلامی داشت. ماده ی چهارم مقرر ی تنظیم و اجراءات وزارت امر به معروف و نهی از منکر مامورین این وزارت را مکلف میساخت تا خروج زنان را از منازل شان تحت نظارت داشته باشند. در این ماده گفته می شد: «هر زنیکه با روی برهنه بی حجاب و یا هم بدون چادری از منزل بیرون شود منزلش را نشانی نموده و برای شوهرش جزای لازم را بدهد. یا زن را بادر نظر داشت حالت جابجا تهدید نماید. هرگاه زن ذکر شده در وسایط نقلیه در حالت انتقال دیده شود درپور را نیز با در نظر داشت حالت از یک الی پنج یوم حبس نماید.» (83)

ماده ی مذکور تشخیص حالت حجاب زنان و تهدید آنها را در حیطه ی صلاحیت و عمل وزارت امر به معروف و نهی از منکر گذاشته بود. از سوی دیگر هیچگونه معیار واحد و مشخصی از سوی مؤظفین این وزارت در انجام وظایف و عملکرد شان رعایت نمی شد. از این رو زنان و دختران در شهر ها به ویژه در شهر کابل بگونه های متفاوت و بهانه های مختلف پیوسته مورد اذیت و آزار منسوبین وزارت امر به معروف و نهی از منکر طالبان قرار می گرفتند. آنها زنان و دختران را در بیرون از منازلشان به بهانه ی عدم حجاب و عدم همراهی محرم شرعی اذیت میکردند و مورد شتم و ضرب قرار می دادند. وزارت امر به معروف و نهی از منکر با عملکرد خویش علیه زنان بنام تطبیق شریعت حتی زمینه را برای تعلیم و آموزش دختران و زنان در شمار اندکی از مکاتب و مراکز آموزشی که بگونه ی نیمه مخفی به کمک مؤسسات خیریه فعال بودند نامساعد ساخت.

این نکته قابل پرسش و بررسی است که تحریک اسلامی طالبان چرا مخالف معارف نسوان بودند؟ چرا طالبان بنام تطبیق دین و شریعتی که اولین وحی آسمانی اش به پیغمبر این دین با واژه ی "اقراء" (بخوان) آغاز می شود، نیمی از نفوس جامعه ی مسلمان را در افغانستان به جرم زن بودن از خواندن در مکتب منع کردند؟ آیا واژه ی "اقراء" (بخوان) تنها شامل مسلمانان ذکور می شد؟ در حالیکه مبتنی بر نصوص شریعت اسلامی، خطاب و حکم قرآن تمام مسلمانان اعم از زن و مرد را در بر می گیرد.

هرچند رهبران، فرماندهان و زمام داران طالبان در مناطق و ادارات مختلف دولتی تفسیر و عملکرد متفاوت از شریعت را به نمایش می گذاشتند، اما قرائت و دیدگاه طالبان از شریعت اسلامی در مورد معارف زنان مبتنی بر محرومیت زنان و دختران از تعلیم و تحصیل در مکاتب و مؤسسات تحصیلی بود. مولوی سیدمحمدسدوزی از رهبران فکری

طالبان در سالهای امارت و حاکمیت طالبان تنها خانه را محل وظایف زنان میدانست و حضور آنها را در بیرون از منازل به خصوص در مراکز آموزشی و تحصیلی و در مشاغل فعالیت های اجتماعی غیر شرعی و غیر اسلامی تلقی می کرد: «در باره ی زن باید گفت که وی در نظام اسلامی دارای عزت و کرامت است و حقوق وی محفوظ میباشد. زن در نظر اسلام یک شخصیت انسانی است و ارزش مساوی با مرد در همه ی حقوق و وظایف محوله اش برخوردار میباشد. در پهلوی این، جوانب دیگری وجود دارد که مجالی برای مقارنه بین زن و مرد در آن ها سراغ نیست. هریکی از زن و مرد در جامعه و فامیل وظایف ویژه ی خود را دارند. زن مربی و مدرس است و این در ذات خود مسئولیت بزرگ و وظیفه ی مقدسی است که غرب و مراکز فساد از آن ها تغافل نموده و زن را میان جنگلی از حیوان های درنده ی کرامت و عزت وی افکنده و وی را فریفته است که باید داکتر، ژورنالیست، مدیر و . . . باشد. به رغم این دین اسلام برای زن اجازه داده است که در وقت ضرورت و برای رفع حوائج شرعی اش با مراعات شروط و حجاب لازم از خانه بیرون شود.» (84)

ظلم و ظلمت این عملکرد امارت اسلامی طالبان را بیشتر از همه زنان جامعه لمس میکردند و از آن رنج میبردند. شاعره ای در آن سالها وقتی دختران شهر و جامعه ی خود را زیر شلاق بیداد و تبعیض طالبان از آموزش و تحصیل محروم می بیند و زنان را اسیر زولانه های تبعیض و بی عدالتی امارت طالبان می یابد در اشعار خود اسارت آزادی را به تصویر می کشد و از این اسارت می نالد:

بهشت کشور من بی "حوای" آزادیست  
خمیده قامت من در رسای آزادیست  
حضور کوردلان سیه خرد بسته  
به کنج حسرت و اندوه پای آزادیست  
خبر برید به "آدم" که در زمین خدا  
نواي خسته دلان های های آزادیست  
"حوا!" هوای تو دارد ضمیر خسته ی شهر  
به خانه خانه اش امشب صدای آزادیست  
گذشت صبر زحد "آدم"! بزن نایی  
که سگوار شکستن نواي آزادیست  
"گیسو شباویز" (85)

### **برکناری معلمان زن و حذف بست های زنان از تشکیل وزارت معارف:**

در بهار سال 1997 (1377) طالبان ریاست عمومی کودکستانها و میرمنو تولنه (انجمن زنان) را لغو کردند و 7014 تن از معلمان طبقه ی اناث را از وظیفه سبکدوش کردند. سپس در سال 1998 میلادی 27054 نفر معلم و کارمند معارف که اکثراً زنان بودند از وظایف شان سبکدوش گردیدند.

وزارت معارف طالبان در نامه ی رسمی تصویب امارت اسلامی را مبتنی بر الغای پست های مربوط زنان به شمول معلمان نسوان در مکاتب و مؤسسات آموزشی از تشکیل وزارت معارف به کلیه مکاتب پایتخت ابلاغ کرد:  
«به ادراه ی مدارس . . . .

از اثر مکتوب نمبر 106- 1421/2/17 ریاست محترم اداری مدیریت عمومی بودجه مقام محترم وزارت معارف واصل نگاشته اند.

نام نمبر (128) مؤرخ 1421/1/3 هجری قمری کمیسیون محترم عالی تشکیلات امارت اسلامی افغانستان که بتاريخ 1421/1/1 هجری قمری تشکیل وزارت معارف را مجدداً مورد غور و بررسی قرار داده چنین تصمیم اتخاذ نمود:

1- محلات غیرمفتوح از تشکیل سال 1421 هجری قمری حذف گردد.  
2- بست ها مطابق تشکیل سال 1420 هجری قمری حفظ و از ارتقاء و تزئید جلوگیری به عمل آید.

3- بست های طبقه ی اناث از تشکیل حذف و منفک گردد.  
مراتب و سیلتاً به شما ارقام است تا طبق تصمیم کمیسیون محترم عالی تشکیلات امارت اسلامی افغانستان اجراءات مقتضی نمایند. مراتب حسب هدایت مقام محترم وزارت جهت اجراءات مقتضی به شما ارقام یافت تا طبق آن اقدام به عمل آید. مراتب نقلاً به شما ارقام تا از موضوع مطلع بوده در حصه خود اجراءات اصول بدارید.

بااحترام

مفتی عبدالرحیم

رئیس معارف شهرکابل «(86)»

### دیدگاه طالبان و معارف عصری:

در حالیکه طالبان با خشونت و خصومت دروازه ی معارف را بروی دختران و زنان کشور بستند، سیاست و عملکرد آنها در مورد معارف پسران در مخالفت و مخاصمت با معارف عصری قرار داشت. معارف عصری در سالهای حاکمیت و امارت طالبان در تمام عرصه ها بسوی زوال و قهقرا رفت. مولوی حفیظ الله حقانی یکی از کارمندان ارشد امارت اسلامی طالبان از دیدگاه و سیاست تحریک اسلامی طالبان در مورد معارف عصری می نویسد: «اکثر رهبران تحریک طالبان معتقد اند که تعلیم دینی اصل است و تعلیم عصری یک امر درجه دو. بنا براین این نوع تعلیم آنقدر جالب توجه آنان نیست. این دیدگاه بر وضع تعلیمی در افغانستان تأثیر گذاشته است. طالبان قبل از ورود به کابل لیسه ها و مکتب هارا در ولایت های لوگر و میدان به دلیل جریان جهاد ضد فساد بسته و مدعی شدند که این تعلیم یک امر اضافی است و شرکت درجهاد در قدم نخست قرار دارد. در عین حال آنان استادان لیسه ها و مکاتب عصری را به دلیل نبود بودجه ی کافی به بیشتر از نصف تقلیل دادند در حالیکه لیسه ها و مدارس به این استادان ضرورت جدی داشتند. اما آنان در قندهار، هرات، هلمند و غزنی دست به تشکیل مدرسه های دینی با داشتن لیلیه برای شاگردان زده و اموال هنگفتی را در این بخش مصرف کردند. این همه در حالی است که در چندین ولایت اصلاً لیسه ای وجود ندارد. چون زابل، هلمند و مقر تحریک طالبان (قندهار)» (87)

در حالیکه تقدم تعلیمات دینی بر تعلیمات عصری یا به عباره ی دیگر اولویت و برتری مدرسه بر مکتب مبنای دیدگاه و باور تحریک اسلامی طالبان و سیاست رسمی حکومت طالبان بود، اما در داخل گروه طالبان و امارت آنها نظریات ناهمگون و متفاوت در مورد معارف عصری وجود داشت. برخی از افراد و عناصر مربوط به گروه و تحریک طالبان معارف عصری را مباح، تعدادی هم مکروه و حتی شماری از آنها تعلیمات عصری و آموزش مضامین ساینس و علوم انسانی را حرام و نا مشروع می پنداشتند. طالبان دیدگاه و سیاست رسمی خود را در مورد تقدم تعلیمات دینی بر تعلیمات عصری در قوانین معارف گنجانیدند. بر مبنای این قانون، ادارات و معلمین مکاتب مؤظف بودند تا ارتقای شاگردان مکاتب را بر مبنای فهم و معلومات آنها در مورد علوم دینی و احکام شرعی مدنظر داشته باشند. در ماده ی 54 مقرره ی تنظیم امور مربوط به طلاب (شاگردان) مدارس (مکاتب) در امتحانات دوران متوسطه و ثانوی مکاتب، ارجحیت مضامین دینی نسبت به مضامین علوم عصری اینگونه بیان شده بود: «به منظور اینکه اهمیت آموزش دینی و احکام شرعی برای طلاب (شاگردان) معلوم شده باشد، استادان امتحان و ادارات مربوط مکلف اند تا در امتحانات نسبت به علوم عصری به سوالات و نمرات علوم دینی ترجیح دهند.» (88)

مقررہ ی مذکور حتی دست وزارت امر به معروف و نہی از منکر طالبان را در جهت مداخله در امور مکاتب و مراکز تحصیلی باز میگذاشت. گاهی مؤظفین و افراد امر به معروف و نہی از منکر امارت طالبان در محوطه ی مکاتب و بیرون از آن، از شاگردان مکاتب مسایل علوم دینی و احکام شرعی را می پرسیدند. پاسخ نادرست و یا نا آگهی شاگردان در برابر این پرسش ها به ناکامی شاگردان و یا کسر نمرات آنها در امتحانات مکاتب می انجامید. مامورین امر به معروف و نہی از منکر، اداره ی مکاتب و معلمین را در مورد این شاگردان تحت فشار قرار می دادند. بخشی دیگر از اقدام طالبان در مورد معارف عصری تغیر در نظام آموزش و نصاب درسی مکاتب و مؤسسات تحصیلی بود. هرچند به مضامین دینی در معارف کشور در سالهای حکومت مجاهدین یا در دولت اسلامی افزوده شد، اما طالبان در سالهای حاکمیت و امارت خود با تمرکز و ترکیز بر فراگیری مضامین علوم دینی و کاهش مضامین عصری، معارف را در عرصه کیفیت بسوی زوال و فروپاشی بیشتر بردند.

### **اجباری شدن دستار بر شاگردان معارف:**

سیاست مخالفت و مخاصمت با معارف عصری از سوی طالبان تنها به انسداد مکاتب دختران و تغیر در نظام آموزشی و نصاب درسی مکاتب و مؤسسات تحصیلی پسران محدود نمی شد. طالبان بستن دستار را برای شاگردان تمام دوره های مکتب حتی اطفال دوران ابتدایی و محصلین مؤسسات تحصیلی و مسلکی اجباری اعلان کردند. داشتن ریش بلند و خود داری از پوشیدن دریشی یکی دیگر از شرایط طالبان برای اهل معارف بود. آنها با این عملکرد خویش معارف را در فشار شدید جسمی و روحی قرار دادند. نخستین بار فرمان اجباری شدن دستار و ریش از سوی رهبری طالبان صادر گردید. در این فرمان پوشیدن دریشی لباس غیر شرعی خوانده شد و اطفال زیر 12 سال به بستن دستار فرا خوانده شدند. این فرمان حتی از منظر شرعی که طالبان آنرا تنفیذ و تطبیق یک امر شرعی تلقی میکردند مواجه به تردید و اشکال بود. در فرمان رهبری طالبان توضیح نیافته بود که پوشیدن دریشی با چه استدلال و حکم شرعی حرام و نامشروع است؟ و از سوی دیگر استنباط یک امر شرعی بر معیار های شریعت اسلامی کار مجتهدین دین محسوب می شود. در حالیکه برخی از علمای مذهب احناف (امام اعظم) که طالبان بیشتر از همه ادعای پیروی و تعهد به این مذهب را داشتند، اجتهاد را در عصر حاضر به عنوان عصر فتنه پایان یافته تلقی می کنند، برخی پرداختن به اجتهاد و استنباط امر شرعی را در حیطه ی صلاحیت متبحرترین علمای دینی جامعه می پندارند. رهبری طالبان حتی از زاویه ی دید و باور اعضای تحریک اسلامی طالبان شامل علمای متبحر دینی در افغانستان نمی شد. متن فرمان متذکره به این شرح صادر شده بود:

«فرمان مقام امارت اسلامی افغانستان در مورد به سر کردن دستار (لنگوته) و رعایت نمودن لباس شرعی از طرف طالبان، محصلین، شاگردان و استادان در مدارس لیلیه، نهاری و پوهنتون های کشور.

شماره 45

تاریخ 1421/11/24

چنانچه در حکومت های قبلی و به طور خاص در زمان زمام داری کمونیستها، به امور شرعی و مخصوصاً به سیرت شرعی توجه نمی شد و حتی سعی در این بود که امور شرعی را از بین ببرند که البته در انجام این کار تا حدی نیز موفق شدند. از این جمله در مدارس و پوهنتونها بعضی از شاگردان، محصلین و استادان لباس های غیر شرعی و غیر اسلامی را به شکل کشور های غربی استعمال می نمودند و بعد در جامعه ی اسلامی افغانی این لباس ها رواج گردید. الحمد لله بعد از کامیابی تحریک اسلامی،

به صورت آشکارا استعمال البسه های غیر شرعی پایان یافت. ولی چنانچه دیده می شود در بعضی از مدارس و پوهنتون ها تا اکنون نیز کاملاً لباس شرعی رواج نیافته است. بمنظور اینکه طلبای کرام به خاطر نفاذ شریعت کامل قیام نموده اند، به غرض تأمین این اهداف مراتب آتی را منظور مینمایم:

ماده اول: به خاطر اینکه اصلاح لباس ظاهری انسان، مخصوصاً بستن دستار(لنگوته) بالای اخلاق نسل جدید اثر مثبت میگذارد، تمام طالبان، شاگردان، محصلین و استادان در مدارس لیلیه، نهاری و پوهنتون های کشور مکلف اند که دستار به سر کنند و عوض دریشی از پیراهن (قمیص) و تنبان استفاده کنند.

ماده ی دوم: هرگاه اطفال خورد سال الی دوازده سالگی بدون دستار به مدرسه بیایند و یا لباس غیر شرعی استعمال نمایند برای اولیای آنها از طرف ناظم مدرسه مکرراً توصیه شود تا کوچکتر های خویش را به لباس نبوی ملبس نمایند و برای بچه ها مطابق حالت از طرف استادان، هر وقت تهدید لسانی داده شود تا که دستار به سر کنند و لباس شرعی به تن نمایند.

ماده ی سوم: هرگاه طالبان، شاگردان، محصلین بالاتر از سن دوازده سالگی و یا هم استادان دستار به سر نکرده باشند یا لباس غیر شرعی را استعمال نمودند، بار نخست به ایشان توصیه شود و در صورت تکرار از طرف مسئولین مدرسه یا پوهنتون چنان جزای تأدیبی برای شان داده شود که باعث اصلاح شان گردد.

ماده ی چهارم: مسئولین مدارس و پوهنتون ها مکلف اند هرکدام در ساحه ی خویش احکام این فرمان را بطور جدی تطبیق نمایند.

ماده پنجم: طالبان، شاگردان و استادان مدارس و پوهنتون های شخصی و غیر حکومتی کشور نیز مکلف اند تا دستار به سر کنند و لباس غیر شرعی را استعمال نکنند.

ماده ششم: وزارت معارف و تحصیلات عالی مسئولین امر بالمعروف و نهی عن المنکر، والیان، رؤسای معارف و ولسوالان در ولایات از تطبیق فرمان وقتاً فوقتاً نظارت نمایند. ماده ی هفتم: این فرمان از تاریخ توشیح نافذ و در جریده ی رسمی نشر گردد.

والسلام

خادم اسلام

امیر المؤمنین ملامحمد عمر(مجاهد) «(89)

گذاشتن ریش برای تمام مردان که شامل اطفال و نوجوانان زیر هژده سال می شد در فرمان جد اگانه از سوی رهبر ی طالبان صادر گردید:

«شماره: 3409

تاریخ: 1375/10/4

به تمام والی صاحبان و ولسوال صاحبان: السلام علیکم و رحمت الله! از آنجائیکه در افغانستان گناه کبیره ی آشکار ریش تراشیدن و ریش قطع کردن صورت می گیرد در حالیکه ما اختیار کامل داریم فتوای فتاوی عالمگیری است که هر کسیکه اختیار کامل دارد دفع منکر بالایش واجب میگردد، بدین لحاظ آرزو مندم هر ولسوال در ولسوالی خویش و والی در ولایت جلسه ی بزرگ دایر نمایند که هرگاه در آینده کسی ریش خویش را تراش و یا کوتاه نماید ما آنرا بندی می کنیم باز حق شکایت را ندارند. یک ماه وقت برای شان بدهید، به مجرد تکمیل تاریخ جزاء های کوچک کوچک برای شان داده شود. انشاء الله 95 فیصد اشخاص اصلاح خواهند شد.

والسلام

خادم اسلام

امیر المؤمنین ملامحمد عمر مجاهد «(90)

در حالیکه فرمانهای جداگانه مبنی بر گذاشتن ریش، بستن دستار و ممنوعیت پوشیدن دریشی توسط رهبری طالبان به عنوان اوامر شرعی برای شاگردان و محصلین معارف کشور صادر گردید، طالبان این اوامر را وارد قانون معارف ساختند. در ماده ی 65 قانون معارف امارت اسلامی افغانستان تذکر رفته بود: «وزارت معارف وظیفه دارد که در مرکز و ولایت تمام طالبان، شاگردان و استادان را مکلف سازد تا دستار به سر کنند و به جای دریشی از پیراهن تنبان استفاده نمایند. سیرت و صورت خود را بر طریقه ی نبوی عیار و به شکل غربی ها از ریش تراش شده، بروت های کلان و موهای به ناروا انبوه گذاشتن جلوگیری کنند.» (91)

### **معارف در زیر زمینی ها و مخفیگاه ها:**

در سال 1990 میلادی دختران 34 درصد شاگردان معارف را تشکیل می دادند؛ اما این رقم در سال 1999 در امارت اسلامی طالبان به 7 درصد رسید. این هفت درصد در مکاتب ابتدایی نسوان با کمک مؤسسات غیرحکومتی جامعه ی بین المللی تعلیم و آموزش می دیدند. طالبان که مکاتب نسوان را بستند و تمام معلمین زن را سبکدوش کردند، حتی با تعلیم دختران خردسال در مکاتب ابتدایی مورد تمویل مؤسسات کمکی مخالفت می نمودند. حکومت طالبان هیچگونه اعتنایی به مطالبات جامعه ی بین المللی مبنی بر پایان دادن تبعیض در مورد معارف نداشتند. مخالفت و خصومت طالبان با معارف عصری به ویژه با معارف نسوان، به ایجاد مکاتب و مراکز تعلیمی زنان و دختران در زیر زمینی ها و مخفی گاه ها شد. این نوع مکاتب در شهر کابل و برخی از شهر های دیگر در سالهای حاکمیت و امارت طالبان به کمک مؤسسات خیریه تشکیل گردید. مؤسسات خارجی به مکاتب خانگی و خصوصی در بیرون از پایتخت و مناطق اطراف نیز کمک میکردند. بسیاری از زنان معلم در پایتخت کشور با پذیرش خطر اذیت طالبان به تعلیم و تدریس دختران و زنان در مکاتب خانگی و مخفی گاه ها می پرداختند. وزارت امر به معروف و نهی از منکر طالبان حتی مانع ایجاد مکاتب در خانه ها و مخفی گاه ها می شد و به مجازات زنان و مسئولین این مکاتب خصوصی می پرداخت.

سازمان بین المللی یونسکو در سال 1999 راپوری را در باره ی تعلیمات اساسی افغانستان بر مبنای احصائیه ها و معلومات ریاست های معارف 24 ولایت کشور و 25 مؤسسه غیر حکومتی تهیه نمود. بر مبنای این راپور: «در سال 1999 جمعاً 875000 شاگرد (بشمول 64100 دختر) در 3100 مکتب رسمی و مراکز تعلیمات اساسی غیر رسمی شامل بودند. در مکاتب به تعداد 23820 معلم و 2565 معلمه تدریس می کردند که از آن جمله 18 فیصد حائز سویه ی تعلیمی و مسلکی لازمه بود. نسبت شمول اطفال در دوره ی ابتدایی 29،4 فیصد تعیین گردید (52،6 فیصد ذکور و 4،5 فیصد اناث). در سال 1999 نفوس افغانستان 25،7 ملیون تخمین شده بود. سواد آموزی جوانان (بالا تر از 15ساله) و کلان سالان در حدود بیست تا سی فیصد تخمین گردیده است. تقریباً یک ثلث شاگردان در مکاتب کمکی مؤسسات غیرحکومتی شامل بودند.

بر مبنای راپور یونسکو در تعداد مکاتب ابتدایی در خلال دهه ی نود تزئید بعمل آمده است. (2433 مکتب در سال 1990 و 3067 مکتب در سال 1999) و در توزیع و توازن مکاتب بهبود حاصل شده است. در حالیکه تعداد معلمین از 16499 به 26383 تزئید یاف، ولی تعداد معلمات از 9774 (سال 1990) به 2565 در سال 1999 تقلیل یافته است. با مسدود شدن مکاتب دختران توسط طالبان تناسب شاگردان اناث خیلی کمتر گردیده است. از جمله ی 446 مکتب دختران 407 آن به کمک مؤسسات غیرحکومتی تمویل میگردد.» (92)

**ادامه دارد**

